

# سرگذشت شاپور بختیار؛ زندگینامه‌ای ناتمام

مجید رهبانی

پرواز در ظلمت: زندگانی سیاسی شاپور بختیار. حمید شوکت. ساربروکن (آلمان): نشر بازتاب، ۲۰۱۴. ۴۵۴ ص (مصور).

درباره آخرین نخست‌وزیر ایران در دوره پادشاهی پهلوی دوزندگینامه در دست است: گفت‌وگوی حبیب لاجوردی با شاپور بختیار<sup>۱</sup> و کتاب یکرنگی،

زندگینامه خودنوشت او به زبان فرانسوی، که به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است.<sup>۲</sup> پرواز در ظلمت تألیف حمید شوکت پژوهش تازه‌ای است در زندگی سیاسی شاپور بختیار (۱۲۹۳-۱۳۷۰) و مبتنی است بر منابع تاریخی انتشار یافته و اسناد و مدارکی که نویسنده در جریان کار خود از آرشیوهای گوناگون در خارج از ایران به دست آورده است. دیدگاه نویسنده، جست‌وجوگر، نکته‌بین و در بسیاری موارد انتقادی است. اتخاذ چنین دیدگاهی، آن هم در شرایط امروز و با توجه به گرایش عمومی به داستان‌پردازی درباره رجال سیاسی و رویدادهای گذشته، حتی برای نویسنده‌ای ساکن خارج از ایران، کار ساده‌ای نیست.

دوره زمانی کتاب، از تولد شاپور بختیار تا پیروزی انقلاب (بهمن ۱۳۵۷) و خروج وی از ایران را در بر می‌گیرد. در نتیجه، قاعدتاً سال‌های زندگی و فعالیت بختیار در خارج از ایران را شامل نمی‌شود. با این حال در مقدمه و واپسین فصل، به اختصار به این دوره هم پرداخته شده است. فصل اول کتاب هم

روایتگر پایان زندگی بختیار است. ابتدا سوءقصد نافرجام تیرماه ۱۳۵۹ (چند روز پس از شکست کودتای نوزده) شرح داده شده است و سپس پایان خونبار زندگی او در مرداد ۱۳۷۰ در خانه‌اش در حومه پاریس. اگر چه در مورد اول ابهام‌چندانی وجود ندارد و اطلاعات دست‌اولی نیز در ایران منتشر شده است<sup>۳</sup>، اما جزئیات سوءقصد دوم، به گفته حمید شوکت، «در بسیاری از زمینه‌ها همچنان ناروشن است... و هنوز تصویری دقیق و همه‌جانبه از آن چه گذشته است» در دست نیست.

در این نوشته، به‌عمد، به زندگانی سیاسی شاپور بختیار تا پیش از اولین تحولات منتهی به انقلاب پرداخته شده است و بررسی کتاب، تنها تا رویدادهای سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ را در بر می‌گیرد.

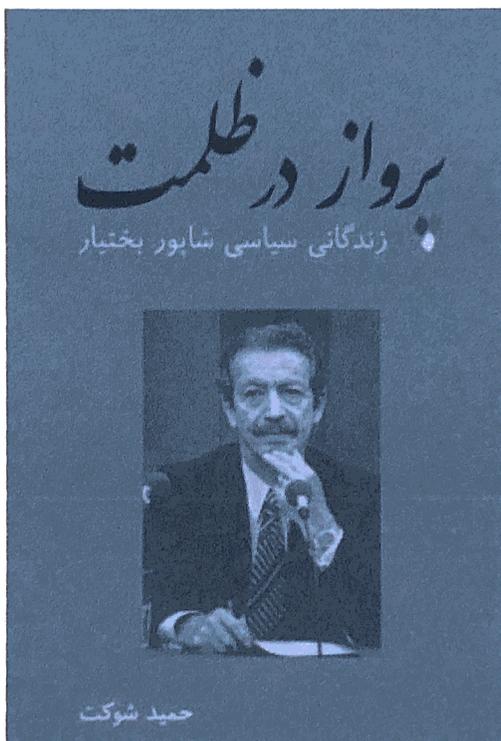
پرواز در ظلمت با شرحی خواندنی از تاریخ ایل بختیاری و جایگاه و نقش آن در تحولات بیش از یک قرن اخیر ایران آغاز می‌شود. از محیط خانوادگی شاپور بختیار و پدرش محمدرضا خان بختیاری (سردار فاتح) نیز سخن رفته است. سردار فاتح این لقب را به واسطه شرکتش در اردوی بختیاری و فتح تهران کسب کرد. او در ۱۳۰۸ (دوره پادشاهی رضاشاه پهلوی) به شورش نافرجامی که در سرزمین‌های بختیاری برپا شد پیوست و اگر چه پس از شکست شورش

بخشوده شد و صرفاً تحت نظر قرار گرفت، اما در ۱۳۱۳ در تهران، به همراه چند خان دیگر بختیاری، به اتهام «خیانت به مملکت و اقدام مسلحانه» اعدام شد. پیداست که اعدام پدر به دستور رضاشاه، تأثیری پایدار بر فرزند گذاشت. این تأثیر در زمان‌های دور و نزدیک و در اظهارات متفاوت شاپور بختیار بازتاب یافت. شرح تحصیل بختیار در شهر کرد، اصفهان و بیروت، و سپس عزیمتش

به پاریس برای ورود به دانشگاه در ادامه آمده است. دوران آماده شدن بختیار برای دفاع از رساله دکتری فلسفه در سوربن، با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم، یورش آلمان هیتلری به فرانسه و اشغال پاریس همراه است. فصلی به این دوره اختصاص دارد. بختیار در نقل خاطرات خود بارها گفته است که در آغاز جنگ، در حالی که همسری فرانسوی داشت، به ارتش فرانسه پیوست و آموزش نظامی دید. پس از اشغال فرانسه هم وارد نهضت مقاومت شد و با پذیرفتن خطر جانی، خدماتی به آن کرد. حمید شوکت توضیح می‌دهد که این بخش از کتاب تنها متکی بر گفته‌های خود بختیار است و او موفق نشده در آرشیو «کنترل خارجی» وزارت امور خارجه فرانسه اطلاعاتی در این باره به دست بیاورد. هم بخشی از آرشیو به هنگام پیشروی نیروهای آلمان در خاک فرانسه از بین برده شده است و هم این احتمال وجود دارد که در اسناد بر جای مانده، از بختیار با نام مستعار یاد شده باشد که بر نویسنده معلوم نیست.

بختیار در اوایل ۱۹۴۶/ زمستان ۱۳۲۴ به ایران بازگشت و با معرفی ملک‌الشعرا بهار، وزیر فرهنگ وقت، به استخدام اداره کل کار در وزارت پیشه و هنر درآمد؛ اداره‌ای که بعد تبدیل به وزارت کار و تبلیغات شد. در آن زمان، دولت احمد قوام برای بهبود شرایط کار و تأمین حقوق کارگران و البته محدود ساختن نفوذ رو به رشد حزب توده ایران در میان آنان، برنامه‌هایی را به اجرا گذاشته بود. تدوین قانون کار و تأمین اجتماعی، تعیین حداقل دستمزد و محدودیت ساعات کار هفتگی، منع اشتغال کودکان زیر ۱۲ سال و به‌ویژه حمایت از تشکیل شوراهای کار از آن جمله است. بختیار در ۱۳۲۵ به مدت چند ماه به ریاست اداره کار اصفهان منصوب شد که برای یک کارمند جوان و تازه کار سمت مهمی بود. اصفهان به خاطر کارخانه‌های بزرگ نساجی‌اش، پس از صنایع نفت خوزستان، یکی از مهم‌ترین مراکز کارگری ایران به شمار می‌آمد و از میدان‌های اصلی فعالیت شورای متحده کارگران (تشکیلات کارگری حزب توده) بود. درگیری بختیار با تقی فداکار، از رهبران کارگری قدرتمند اصفهان و شورای متحده و سپس ناکامی او در انتخابات مجلس پانزدهم در حوزه انتخابی شهر کرد مربوط به همین دوره است. با این حال پیداست که بختیار در مدت کوتاه مدیریت‌اش میان کارگران طرفدارانی داشته است.

بعد از اصفهان، مأموریت مهم‌تری به او واگذار می‌شود: ریاست اداره



کار خوزستان. کارگران پر شمار صنایع نفت خوزستان که تحت مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس کار می کردند، به خاطر سطح پایین دستمزدها و شرایط طاقت فرسای زندگی، و همچنین رفتارهای تبعیض آمیز مدیریت خارجی و تهدید دائمی به اخراج از کار، آمادگی پیوستن به حرکات اعتراضی را داشتند و تجربه ادعاصاب موفقیت آمیز (در سال ۱۳۲۵) را پشت سر گذاشته بودند. فعالان حزب توده فعالیت وسیع و اغلب نیمه علنی را در میان کارگران به پیش می بردند. بختیار در بهار ۱۳۲۶ به آبادان اعزام شد. او در توضیح سیاست خود در ایجاد شورای کارگاهها، از استقلال سندیکاها، کارگری و «اصالت سندیکا» سخن می گفت و این که نباید «عقاید سیاسی کارگران را مبنای انتخاب یا معیار درستی و نادرستی سیاستی که سندیکای کارگری در پیش می گرفت» قرار داد. همچنین بر ممنوعیت هر گونه فعالیت سیاسی و تبلیغی در زمان کار تأکید می کرد. خود می گوید که در این زمان سعی داشته در میان کارگران «روال سوسیال دمکراتیک را جایگزین روش لنینیستی» کند. در این سمت بود که همزمان متهم به همکاری با انگلستان و عوامل شرکت نفت و نیز ارتباط با حزب توده شد. ابقای مهندس عباس گرمان، عضو سرشناس حزب توده، در سمتش در اداره کار خوزستان به این شبهه دامن می زد. درگیری با مظفر بقایی و کسانی از طرفداران او که می خواستند تحت نام تشکل کارگری فعالیت حزبی کنند هم مزید بر علت شد. بختیار تا پاییز ۱۳۲۸ در سمتش باقی ماند و سپس به دستور وزیر وقت کار - و شاید به دستور مستقیم شاه یا نخست وزیر - از کار برکنار شد. دلیل این برکناری، شرکت بختیار در انتخابات دوره شانزدهم مجلس از خوزستان بیان شده است. در کتاب آمده است که وی محبوبیت زیادی در بین کارگران، به خصوص کارگران بختیاری صنایع نفت، به دست آورده بود و با استفاده از موقعیت شغلی اش، بذل و بخشش هایی، بدون تشریفات قانونی، از صندوق اداره کار به برخی کارگران کرده بود. اتهام سوءاستفاده از مقام و امکانات دولتی که تا سالها بعد مخالفانش به وی وارد می ساختند احتمالاً از همین ماجرا سرچشمه می گرفت. با این حال در تهران، چند ماه بعد از اخراج از وزارت کار، با رتبه بالاتر و سمت مدیر کلی به آن وزارتخانه بازگشت. این قسمت از کتاب که به فعالیت بختیار در اصفهان و آبادان و خوزستان اختصاص دارد و بیشتر مبتنی بر خاطرات بختیار و گزارش های منابع خارجی است، در صورت دسترسی یافتن مؤلف به مطبوعات آن روز ایران و به ویژه مطبوعات محلی، می تواند کامل تر شود.

از پاییز ۱۳۲۸ تا مرداد ۱۳۳۱ اطلاع چندانی از فعالیت های بختیار در کتاب دیده نمی شود. او در مهر ۱۳۲۸ به عضویت حزب ایران در می آید و به زودی مسئولیت سازمان جوانان آن حزب را بر عهده می گیرد. سازمان جوانان حزب ایران (با شعار «سوسیالیسم حزب ایران ضامن سعادت ملت ایران است») محل بروز افکار اغلب ناروشن طیفی از سوسیال دمکرات های آن روز ایران (از جمله شاپور بختیار) بود که می خواستند ضمن مرزبندی مشخص با کمونیسم روسی و حزب توده، با استعمار و نظام ارباب و رعیتی و استثمار مبارزه کنند. این گرایش در بیشتر موارد فاقد بیان نظری مشخص بود و تنها در شعارهای کلی نمود می یافت؛ مانند مالکیت دولتی بر صنایع و منابع کشور یا تشکیل نهادهای مستقل کارگری و سهم گرفتن آن ها در مدیریت کارخانه ها. در این بین، طرح شعار گونه آمل و آرزوهای برابری طلبانه با پی رنگ اسلامی هم جای خود را داشت. حمید شوکت از اغتشاش فکری و التقاط در اندیشه های سازمان جوانان حزب ایران سخن گفته است. آن ها زمانی به مذهب و روحانیون می تاختند، زمانی دیگر از مواضع مترقی آن ها دفاع می کردند. در اصول طرفدار اصلاحات و آرامش در کشور بودند، اما ناگهان «قیام» را تنها راه چاره در ده های ملت می خواندند. آن ها در نشریه سازمان، جوانان سوسیالیست، خود را پیروان «مکتب سوسیالیسم فرانسه» معرفی می کردند. بختیار هم خود را «سوسیالیستی از مکتب سندیکایی فرانسه»

می خواند. اما این پایگاه فکری مبهم، به رغم تفاوت هایی که با کمونیسم روسی و حزب توده داشت، در موضع گیری هایش در نفی استعمار و حمایت از محرومان و زحمتکشان و ... خواه ناخواه با شماری از مواضع آن حزب سنخیت یا دست کم مشابهت ظاهری می یافت. رهبران حزب ایران در همان زمان، در توجیه دلایل نزدیکی و هم جبهه شدنشان با حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان (نیروهایی که «ترقی خواه» می شمردند) و سپس شرکت در دولت ائتلافی قوام، به این نکته اشاراتی داشتند.

اماد در تکمیل بحث نموده های چپ گرایی دینی در حزب ایران - که بسیار مورد توجه مؤلف کتاب است - نباید حضور جمع فعال و به نسبت متشکلی را نادیده گرفت که در اواسط دهه ۱۳۲۰ با نام «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» فعالیت می کرد و سپس بخش اعظم آن به حزب ایران پیوست. آن ها که به دلیل فعالیت های پر شور در صفوف حزب ایران بارها در مطبوعات حزبی مورد تحسین و تقدیر قرار گرفته بودند، پس از اخراج چند نفر از رهبران فکری شان، در اواخر ۱۳۳۱ از آن حزب جدا شدند و حزب مردم ایران را تشکیل دادند. سنت گرایش چپ اسلامی در تاریخ معاصر ایران تا حد زیادی وامدار همین گروه است. اتفاقاً در میان میدان داران اصلی مخالفت با حضور محمد نخب و یارانش در حزب ایران که به پرونده سازی برای آن هانیز انجامید، دو نفر از رهبران سکولار ایران حزب شاخص اند: احمد زیرک زاده و شاپور بختیار. شاید بی مناسبت نباشد که در چاپ های بعد کتاب، به این ماجرا نیز پرداخته شود.

در دی ماه ۱۳۳۰ بختیار برای سومین بار کوشید تا از حوزه انتخاباتی آبادان وارد مجلس شورای ملی شود. ولی انتخابات به دستور تهران متوقف شد. در مرداد ۱۳۳۱ ابراهیم عالمی، وزیر کار از حزب ایران، بختیار را به معاونت خود منصوب کرد. ظاهراً نخست وزیر، دکتر محمد مصدق، هم به او توجهی خاص داشت. در پی واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و جدا شدن راه آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر مظفر بقایی از نهضت ملی و رهبران آن، بختیار به یکی از هدف های در دسترس روزنامه شههد و حزب زحمتکش ملت ایران مبدل شد. او را «بخشی از باند توده ای - نفتی»، «بیگانه پرست» و «جاسوس انگلستان» نامیدند که مدارک وابستگی اش در «جاسوسخانه سدان» یافته شده است.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه پایانی بر یک دوره از حیات سیاسی ایران گذاشت. بختیار در آن زمان در موقعیت خاصی قرار داشت. از یک سو در دولت ساقط شده معاون وزیر بود، از سوی دیگر با ثریا اسفندیاری (ملکه ایران) نسبت خوبشوندی داشت و عموزاده سرتیپ تیمور بختیار (از فرماندهان کودتا، فرماندار نظامی تهران و اولین رئیس ساواک) بود. اما در نهایت او پیشنهاد تصدی وزارت کار دولت سپهبد فضل الله زاهدی را نمی پذیرد و یک ماه بعد، در کنار آیت الله سیدرضا نجانی، مهندس مهدی بازرگان و چند تن دیگر، به عنوان یکی از پایه گذاران نهضت مقاومت ملی و پیشنهاد دهنده نام آن جای می گیرد. صفحاتی از این بخش به گزارش های دبیر دوم سفارت امریکا در تهران اختصاص یافته است که در آن ها از گفت و گوهای خود با شاپور بختیار (به نمایندگی از «سازمان معینی») در آذر ماه ۱۳۳۲ خبر می دهد. این گزارش نکات جالب توجهی دارد که هم نشان دهنده اختلاف نظر های درون نهضت مقاومت ملی است و هم نظر منفی شماری از رجال ملی به دو تن از نزدیکان بانفوذ دکتر مصدق: حسین فاطمی و کاظم حسینی.

دو پایگاه جدی و دو میدان اصلی فعالیت نهضت مقاومت ملی در دوره کوتاه عرض اندام آن در برابر دولت کودتا، بازار و دانشگاه تهران بود. نیروهای فعال در نهضت مقاومت، همان نیروهای فعال در نهضت ملی کردن نفت و جبهه ملی بودند با وزن بیشتر جوانان مذهبی ملی گرا و اغلب متمایل به چپ. همان ها چند ده سال بعد عنوان «ملی - مذهبی» را برای توصیف خود برگزیدند. حمید شوکت در بحث از فعالیت نهضت مقاومت ملی، بر این

گرایش اسلامی در میان بخشی از اعضا و نمودهای آن در اسناد و اعلامیه‌های نهضت درنگ کرده است. در میان طیف نیروهای جوان نهضت مقاومت ملی، جدای از وابستگان به حزب مردم ایران (خداپرستان سوسیالیست)، اعضای نیروی سوم (جناح محمدعلی خنجی و مسعود حجازی) و حزب ملت ایران نیز حضور داشتند که مذهبی نبودند. در بین گردانندگان اصلی فعالیت‌های نهضت، دست کم یک نام به خاطر ارتباط‌هایی که با تشکیلات بازمانده از حزب توده داشت و کمک‌هایی که گاه به گاه از آن‌ها می‌گرفت برجسته است. اما در نهضت مقاومت ملی نیز همچون جبهه ملی، تمسک به دین و باورهای عموم مردم (به عنوان ابزارهای برانگیزاننده توده) و نیز روحانیت (به مثابه یکی از قطب‌های قدرت) مورد توجه بود. این توجه که هم تداوم سنت نهضت مشروطیت و هم حاصل عمل‌گرایی در شرایط واقعی جامعه آن روز ایران بود، البته در بسیاری مواقع موافقتی با اصول پایه و اهداف سیاسی اعلام شده از سوی احزاب ملی نداشت. حمید شوکت از این دیدگاه، شاپور بختیار را نیز در طول سال‌ها، بر خلاف سکولاریسمی که بعدها از مروّجان جدی‌اش شد، همراه و همسخن با این جریان می‌داند.

فعالیت نهضت مقاومت ملی که با سازماندهی چنداعتصاب و تظاهرات در بازار و دانشگاه به نقطه اوج خود رسید و در دانشگاه قربانی داد (۱۶ آذر ۱۳۳۲) زیر فشار و سرکوب حاکمیت، و بر اثر ناروشتی سیاست‌ها و برنامه‌ها و اختلافات داخلی، چندان دوام نیاورد و تنها نامی از آن باقی ماند. نویسنده بحثی را درباره دلایل شکست نهضت، با بررسی نظریاتی که فعالان آن بعدها ابراز داشته‌اند، گشوده است.

تابستان سال ۱۳۳۹، شاپور بختیار در شمار سسی نفری بود که پس از چند سال سکوت و بی‌عملی اجباری، بیانیۀ آغاز فعالیت شورای عالی جبهه ملی را امضا کردند. تاریخ ایران در فاصله ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ یکی از دوره‌های فرصت‌ساز خود را سپری کرد. دوره‌ای که بسیاری معتقدند در صورت عزم واقعی حاکمیت به تغییر مسیر و انجام اصلاحات، و همچنین درایت و کفایت سیاسی اپوزیسیونی که تحت نام جبهه ملی دوم فعالیت می‌کرد، می‌توانست سرنوشت دیگری برای ایران رقم زند. حمید شوکت بیش از ۵۰ صفحه از کتاب را به این دوره اختصاص داده و بحث‌هایی تأمل‌برانگیز را مطرح ساخته که از نقاط قوت کتاب است.

در این دوره، دانشگاه تهران به میدان اصلی رویارویی جبهه ملی با دولت تبدیل شد. بختیار که به عضویت شورای عالی جبهه ملی در آمده بود، مسئول ارتباط رهبری جبهه با کمیته دانشجویان دانشگاه تهران شد. او در این مسئولیت، هم با رهبری جبهه اختلاف نظر داشت (مانند اختلاف بر سر ادامه یا خاتمه دادن به تحصن دانشجویان در آذر ۳۹) و هم با تلاش دائمی هواداران حزب توده درگیر بود که می‌کوشیدند به هر نحو در سازمان دانشجویان نفوذ کنند و کنترل آن را به دست گیرند. جبهه ملی در برابر دولت دکتر علی امینی مواضعی را اتخاذ کرد که بسیاری امروز آن را خطای فاحش سیاسی می‌دانند و در همان زمان هم مورد نقد قرار گرفته بود. در کتاب می‌بینیم که چگونه جبهه ملی پیکان حمله خود را متوجه علی امینی ساخت و با این کار، در عمل شاه را که در موضع ضعف بود، تقویت کرد. در همان زمان دست کم یک نفر، یعنی خلیل ملکی، آشکارا به این سیاست اعتراض کرد و آن را زاینبار و عوامفریبانه نامید. ارزیابی برآیند فعالیت جبهه ملی دوم در مجموعه‌ای از قصورها و تقصیرها قابل بررسی است: تفسیر نادرست از شرایط کشور و بهره نرفتن از فرصتی که بحران درونی حاکمیت و فشارهای امریکا بر شاه فراهم ساخته بود؛ نداشتن ابتکار عمل و الگوبرداری صرف از روش‌ها و شعارهای ده سال پیش؛ نیاز مودن راه‌هایی که برای مصالحه پیش روی جبهه گذاشته شده بود؛ اختلافات داخلی و انحصارطلبی رهبران قدیمی که مانع از پیوستن نیروهای تازه و صاحب اندیشه به جبهه شد و ...

حمید شوکت شرح می‌دهد که چگونه در سال ۱۳۴۰ دو نقطه عطف در

روابط علی امینی با جبهه ملی شکل می‌گیرد: نخست گردهمایی میدان جلالیه (۲۸ اردیبهشت) که پس از سال‌ها منع اجتماعات، با مجوز دولت برگزار شد، و دوم برپایی تظاهرات در دانشگاه تهران (اول بهمن) که به سرکوب شدید دانشجویان و قطع ارتباط جبهه با امینی و در نهایت سقوط دولت او انجامید.

درباره گردهمایی میدان جلالیه (پارک لاله کنونی) بسیار نوشته‌اند. بختیار بعد از دکتر کریم سنجابی و دکتر غلامحسین صدیقی سخنرانی کرد که از رهبران مسن‌تر و با سابقه جبهه ملی بودند و هر دو ضمن انتقاد شدید از دولت‌های سابق، از لزوم اعاده آزادی بیان و مطبوعات، برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس بر اساس رأی مردم سخن گفتند. بختیار از سوی دوستانش متهم شد که بر خلاف قول و قرار، در سخنانش به مسائلی پرداخته است که به خاطر حساسیت برانگیز بودنشان، قرار نبود از آن‌ها صحبت شود. سیاست خارجی دولت، قرارداد کنسر سیوم نفت، و شرکت ایران در پیمان نظامی سنتو از آن جمله است. اگر چه بختیار در اساس منکر چنین توافقی است، اما چنان که در بخش «بختیار و میتینگ جبهه ملی در جلالیه» دیده می‌شود، سخنرانی او فراتر از نکات یادشده، بیشتر تلاشی بود برای کسب و جاهت ملی و تبدیل شدن به رهبر محبوب جبهه ملی، و در نهایت رسیدن به مقام نخست وزیری ایران - که در شرایط آن روز، آرزویی چندان دست‌نیافتنی به نظر نمی‌رسید. بختیار جاه‌طلبی را «موتور مرد سیاسی» می‌داند. گردهمایی میدان جلالیه جولانگاه مناسبی برای این «موتور» فراهم ساخت. او در جایی از سخنرانی خود، دانشگاه تهران و پالایشگاه آبادان را «مغز متفکر و بازوی توانای» ملت ایران نامید که اشاره‌ای آشکار به سابقه و نقش وی در آن دو جا داشت. سخنرانی بختیار در واقع شامل رئوس کلی برنامه‌ای برای اداره مملکت بود. او هم وعده «مجازات بی‌رحمانه»ی متجاوزان به حقوق ملت و سوءاستفاده کنندگان از بیت‌المال را داد و هم نوید فراگیر ساختن بیمه‌های همگانی و تعلیمات عمومی، ایجاد صنایع سنگین و برداشتن اختلاف طبقاتی و ... را.

اما حمید شوکت به نکته‌ای به‌ویژه مهم از سخنرانی بختیار توجه می‌دهد. او به تلویح و گذرا به اشتباهات جبهه ملی در گذشته اشاره کرد؛ اشتباهاتی که غیر مستقیم متوجه شخص دکتر مصدق می‌شود. در میان اسنادی که مؤلف در آرشیو امنیت ملی امریکا یافته، گزارشی دیده می‌شود از مذاکرات بختیار با یک «ناظر صلاحیت‌دار امریکایی». او در این گفت‌وگو مصدق را «از نظر سیاسی تمام شده» می‌داند و معتقد است که وی «در بهترین حالت می‌تواند به عنوان یک شخصیت معنوی خدمت کند». این دیدگاهی تازه و ابداع بختیار نبود. از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چند روزی نگذشته بود که خلیل ملکی با تقدیر از خدمات دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت، به تلویح تز نهضت ملی بدون مصدق را در نامه سرگشاده‌ای - که بعدها به عنوان «سند خیانت» ش‌ع‌لم شد - مطرح ساخت.<sup>۴</sup> در کتاب، از قول مهندس بازرگان، می‌خوانیم که این گرایش در میان رهبران حزب ایران قوی بود و بختیار در جمعی خصوصی گفته بود: «مصدق گاندی ایران بود. وقتی که گاندی رفت، باید به سراغ نهر و رفت.»

رخداد اول بهمن ۱۳۴۰ دانشگاه تهران نیز یکی از رویدادهای ناروشن این دوره است. بر سر دو موضوع کم‌اهمیت تظاهراتی با شعارهای سیاسی تند و تعرضی برپا شد، دست‌هایی در داخل و خارج محل سعی در افروخته‌تر ساختن آتش و کشاندن درگیری‌ها به خارج از دانشگاه داشتند، و سپس اجتماع دانشجویان توسط نیروهای انتظامی و نظامی با خشونت بی‌سابقه سرکوب شد. دولت امینی این رویداد را بخشی از توطئه سازمان یافته علیه دولت خود می‌دانست که از جانب محافل «دست راستی» (در اشاره به کسانی چون رئیس ساواک سپهبد تیمور بختیار، سید جعفر بهبهانی، اسدالله رشیدیان و فتح‌الله فرود؛ همه از کارگزاران کودتای ۲۸ مرداد) دنبال می‌شد. او آشکارا سران جبهه ملی را به نوعی ارتباط و تباہی با محافل یادشده متهم

ساخت. این رویداد آخرین رشته پیوند جبهه ملی با دولت امینی را گسست و چند ماه بعد، علی امینی از قدرت کنار رفت. در کنگره اول جبهه ملی ایران (دی ماه ۱۳۴۱) نمایندگان دانشجویان و برخی از اعضای جبهه به این ماجرا پرداختند و رهبران جبهه را مورد پرسش و انتقاد سخت خود قرار دادند. در صورت جلساتی که پس از نزدیک به پنجاه سال در ایران انتشار یافت، این مباحثات حذف و یا مخدوش شده است.<sup>۵</sup>

در کتاب، بخشی به کنگره اول جبهه ملی اختصاص دارد و موضوعاتی چون نقش گرایش اسلامی در نحوه برگزاری جلسات و نطقها و تصمیمات و اسناد کنگره، رفتاری که دو نماینده زن حاضر (هما دارایی و پروانه اسکندری) از برخی مردان هم‌رزم خود دیدند، و مواضع کنگره در قبال مسئله زنان برجسته شده است.

از موضوعات مورد اختلاف در کنگره که در نهایت نیز کار جبهه ملی دوم را یکسره کرد، ساختار تشکیلاتی جبهه ملی بود. دو نظر در این باره مطرح بود: یک نظر ساختار جبهه‌ای را به عنوان تشکیلی گردآمده از احزاب مستقل و شخصیت‌های منفرد ملی تأیید می‌کرد. نظر دیگر به دنبال ایجاد یک تشکیلات واحد از راه انحلال احزاب عضو جبهه ملی و سازماندهی اعضای آن‌ها در حوزه‌های جدید بود. اغلب سران احزاب با نظر اول موافق بودند که مورد حمایت دکتر مصدق (از تبعید گاهش در احمدآباد) نیز قرار داشت. نظر دوم که خنجی و حجازی ثنور بسین‌های آن بودند، مورد پذیرش اکثریت رهبران حزب ایران بود. شاپور بختیار در کنگره، برخلاف بیشتر هم‌حزبی‌هایش، از نظر اول حمایت می‌کرد. از طرف دیگر رهبری جبهه با هر ترند ممکن مانع از پذیرش عضویت دو گروهی شد که خواستار پیوستن به جبهه ملی بودند و منتقدان و رقبای جدی سیاست و ریاست آن‌ها محسوب می‌شدند: نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران. رسیدگی به درخواست گروه اول به آینده‌ای نامعلوم موکول شد و درخواست گروه دوم یکسره مسکوت ماند. جا داشت به مخالفت شاپور بختیار با عضویت جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران هم اشاره می‌شد. از بختیار نقل شده که رهبر جامعه سوسیالیست‌ها را «انشعابی حرفه‌ای» می‌نامید و به شوخی می‌گفت: «در وجود او "خلیل" از "ملکی" انشعاب می‌کند» - که اشاره‌ای است به انشعاب خلیل ملکی از حزب توده، جدایی‌اش از حزب زحمتکشان بقایی، و سپس انشعاب در نیروی سوم.

حمید شوکت بحث مفصلی را به فرصت‌های از دست رفته در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ اختصاص داده است. از رویارویی نسنجیده با دولت امینی گذشته، از چند دور مذاکره نخست‌وزیر جدید، امیر اسدالله علم، با رهبران جبهه ملی یاد شده است (شهریور ۱۳۴۱). در سخنان علم تهدید و تطمیع توأم بود و پیداست که با پیشنهاد امینی برای همکاری - که پیشتر از سوی جبهه ملی رد شد - تفاوت داشت. با این حال از همان نیز به مثابه فرصتی برای خروج از انفعال و پیشگیری از حذف کامل از صحنه سیاسی ایران یاد می‌شود. در بهار ۱۳۴۲، هنگامی که رهبران جبهه ملی پس از تحریم رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ زندان به سر می‌بردند، حاکمیت گام تازه‌ای برای مذاکره با آن‌ها برداشت و امتیازات محدودی را پیشنهاد کرد. اما این بار هم سران جبهه، در عین قرار داشتن در موضع ضعف، از فرصت استفاده نکردند و حتی یک جانبه به مذاکرات پایان دادند. شاپور بختیار از کسانی بود که به این روش اعتراض داشتند.

در کتاب می‌خوانیم که بختیار در همین دوره تا پایان کار جبهه ملی دوم (۱۳۴۳)، ضمن مخالفت با سیاست «صبر و انتظار» رهبری جبهه ملی، تماس‌های مرتبی با سفارت آمریکا در تهران برقرار می‌سازد و در آن‌ها به تشریح اوضاع کشور و مواضع سیاسی خود می‌پردازد. نقاط ضعف و اختلافات داخلی جبهه ملی، جایگاه دکتر مصدق، و برنامه‌های بختیار در صورت رسیدن به ریاست جبهه ملی از دیگر مطالبی است که بیان می‌کند. او رهبران جوان جبهه

ملی را موظف می‌داند که رهبری را برای ایجاد اصلاحات به دست بگیرند و ... اما جبهه ملی دیگر پاسخی به مسائل مبرم روز نداشت و در فاصله ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ دست کم دو فرصت تاریخی را از دست داده بود. در برابر برنامه اصلاحی دولت امینی موضعی انفعالی گرفت و در مقابل اصول شش گانه شاه (که بعدها «انقلاب سفید» خوانده شد) خلع سلاح شد. جبهه ملی، سردرگم میان تأیید یا رد اصلاحات پیشنهادی امینی، ناگهان خود را مواجه با حاکمیتی دید که شعارهایی مترقی‌تر از او مطرح می‌کرد. پس به جای اتخاذ سیاست پذیرفتن کلیات برنامه اصلاحی و خط مشی حمایت توأم با انتقاد از آن، و اعلام آمادگی برای مشارکت در اجرای واقعی و عمق بخشیدن به برنامه‌ها و بدین ترتیب پیش‌دستی بر حکومت، عاجزانه کوشید آن را «اصلاحات قلابی» بخواند و خیال خود را آسوده سازد.

از این تاریخ به مدت سیزده سال دیگر خبری از فعالیت سیاسی بختیار در کتاب نمی‌بینیم. در خرداد ۱۳۵۶، در طلیعه تغییراتی که در سیاست‌های حاکمیت و فضای عمومی کشور پدید آمد، بختیار و سنجایی و داریوش فروهر نامه سرگشاده‌ای خطاب به شاه و در انتقاد از وضعیت بحرانی کشور منتشر کردند و خواستار تمکین به اصول قانون اساسی، آزادی مطبوعات و تجمعات، و آزادی زندانیان سیاسی شدند. نامه را مهندس بازرگان نوشته بود، ولی به دلایلی که در کتاب آمده، از امضای آن خودداری کرد. شوکت این نامه را از نقاط شروع جریان می‌داند که به سقوط سلطنت در بهمن ۱۳۵۷ انجامید. فصل هشتم (آخرین فصل کتاب) به این دوره اختصاص دارد.

\*

حمید شوکت در مقدمه کتاب می‌نویسد: «پرداختن به زندگانی سیاسی بختیار در سال‌های پس از انقلاب یا آن‌چه خود زندگانی در غربت می‌نامید، جزء پروژه این کتاب نبود. دلیل این امر بیش از هر چیز در دسترس نبودن اسناد و مدارک لازم است. هنوز اسناد آرشیوهای فرانسه که مرکز اصلی فعالیت سیاسی او و تشکیلاتی که به نام نهضت مقاومت ملی برپا کرده بود، در اختیار عموم قرار نگرفته است. آگاهی از چگونگی رابطه‌اش با عراق، عربستان و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس نیز همچنان پوشیده مانده است و فعلاً امکان دسترسی به مدارک لازم درباره آن‌ها وجود ندارد. نقش و دامنه دخالتش در کودتای نوژه یا چند و چون سیاستش در جنگ ایران و عراق نیز هنوز در بسیاری از زمینه‌ها ناروشن است و نیاز به یافتن اسناد و کاوش در آن‌ها دارد.» با این حال، نویسنده از طرح برخی پرسش‌ها درباره این دوره از زندگی بختیار صرف نظر نمی‌کند و از جمله می‌نویسد: «با این همه، مرور آن چه در دست است، تصویری از بختیار به دست می‌دهد که می‌توان از آن به عنوان فصلی تازه در دفتر و کارنامه زندگانی سیاسی پرفراز و نشیب یاد کرد. او این بار در رویارویی با نظام حاکم بر میهنش، تلاش برای کسب پشتیبانی امریکا و همسایگان ایران را به نبردی برای براندازی جمهوری اسلامی گره زد. تلاشی که نه تنها اعتراض مخالفان، بلکه ناباوری شماری از مدافعانش را نیز برانگیخت.»

۱. طرح تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۴.
۲. ترجمه مهشید امیرشاهی، (پاریس: انتشارات خاوران، ۱۹۸۴).
۳. برای تاریخ می‌گویم، خاطرات محسن رفیق دوست، به کوشش سعید علمیان، (تهران: سوره مهر، ۱۳۹۲).
۴. نامه‌های خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱)، ص ۴۹۶. نگارنده در نوشته‌ای به آن نامه پرداخته است: «خلیل ملکی و زیستن در زمانه‌ای دشوار»، جهن کتاب، س ۸، ش ۵ (شهریور ۱۳۸۲).
۵. صورت جلسات کنگره جبهه ملی ایران، به کوشش امیر طبرانی، (تهران: گام‌نو، ۱۳۸۸). و نقد نگارنده بر آن: «حزب یا جبهه؟ نخستین کنگره جبهه ملی ایران»، جهن کتاب، س ۱۵، ش ۲ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۹).